شاعران ارمنی زبان ایرانی: آشوت اصلان

قوکاسیان، هراند

آشوت اصلان در سال 1907 در تهران تولد یافته.تحصیلات ابتدائی را در همین شهر و تحصیلات متوسطه ار در کالج امریکائیها بپایان رسانده است.

نخستین اثر خود را درسال 1930 درنشریه«وراتزنوند»تهران بچاپ داده و در سراسر عمر خور با نشریات«بوبوخ»،«آلیک»،«زوارتنوس»،«هوسامبر»، «آرمنوهی»و نشریه«نوراج»همکاری داشته است.

از او تنها یک مجموعه شعری با نام«اگر عمر کند»در سال 1957 انتشار یافته است.

آشوت اصلان،شاعر نجیب پاکدل در چهاردهم مه 1966 چشم از حهان فرو پوشید و با مرگ او انجمن ادبی«نوراج»یکی از پایه‏گداران اصلی و جامعهء ادب ارامنه ایران یکی از صمیمی‏ترین جهره‏های هنری خود را از دست داد.

اصلان در شعرش در بکار بردن صفات بسیار سختگیر و حتی میتوان گفت سخت‏ ممسک و خسیس بود.از این روست که ما نیز بپاس وقار و متانت و مناعت طبع او، وبه پیروی از وی هیچ«صفتی»را به او نسبت نمیدهیم،اگرچه شایسته است همه گونه‏ «صفات نیک و پسندیده»سات،بهمینن لحاظ است که میگوید«بگو:شب خیر است. مگو شب بهیر.»

ترجمهء برگزیده‏ای از اشعارش

برای بشر

باز هم غریب‏وار درانتظاری‏‘بنگر که چگونه آفتاب کاسهء نور در دست، دیگر بار لبخندزنان بخانه میرود.

مورچگان،همگام،آخرین توشهء زمستانی خود را انبار میگنند.

گوش کن،که درختان با چه تحملی از شکیبائی،چگونه برای کودکان زرد رنگ خود،لالائی میگویند.

کوهها با کوهها آشنایان دیرن‏اند،زمین‏ها کدیگر را دوست میدارند... پرندگان آزادبال میزنند،در همه دشت‏ها و بر تمایم درختان.در دنیا گلهای رنگین‏‘ یکدلی صمیمانه‏ای حکمفرماست و تنها انسان با انسان بیگانه است.

ای غریب،برو،بر و شعله‏ای خرد بیفروز...و زا سقف زمان،شمع قلب را بیاویز،تا انسان،انسان را بشناسد و انسان برای انسان زندگی کند.

از زندگی به زندگی

شب فرود آمده اکنون بیا،برخیز بیا،بیا.

تا چراغ این دنیای کوچکها ترا خاموش کنیم...

اکنون که آفتاب بر ما تبسم نمیزند،و درست نمیدارند،

ترانه‏هیا شادی بخشهور به لایتناهی بسپاریم.

قلب خودرا که مشتاق نوری رخشانست

در شبی بی‏ستاره،بسوی دوردست روان کنیم،

تا دیدهء ما بسته و مغموم نبادش.

مگر از زندگی،بزندگی دو گام بیش نیست...

این است آخرین راه بالهای بسته

و پاهای بی‏گام ما.بیا.برخیز بیا

تا غم را همچون شرابی آتشین بنوشیم،بنوشیم‏‘

بگذار این واپسین شب تار ما باشد،بگذار.

اندیشه

این اختران شعله‏ور را،چه کسی به آسمان بخشیده است.

چرا گل لبخند میزند و به آفتاب دور مینگرد.

چگونه جویبار جریان میابد و به درختان بلند میرسد.

این قلب کوچک،کوچک،از چیست که عبث می‏طپد

و چگونه خواهان آن رؤیای محوناشدنی است.

سوریه و مصر

این دو مملکت و خصوسا اولی رد اولیل قرن هفتم میلادی یعنی چند سالی قبل از هجرت و بعد از آن میدان محاربات ایران و روم بود.هردو مملکت که در قلمرو حکومت روم شرقی بود در آن زمان چند سالی در تصرف ایران ماندند یعنی سوریه و فلسطین قریب چهارده سال جزو مستملکات‏ ایران بوده و پس از چندی بتصرف مسلمین درآمدند.

)از تاریخ پرویز تا چنگیز(